

تحلیل نگرش مولوی دربارهٔ پیامبر اعظم^(ص)

بخشعلی قنبری*

چکیده

پیامبر اسلام^(ص) نزد مولوی جایگاه ویژه‌ای دارد. او در مقایسه با سایر پیامبران بسان میوه‌ای است که درخت نبوت به بار آورده است. لذا به رغم آنکه در آخر همه آنها قرار گرفته بر همه آنها تقدم دارد. از نظر مولوی پیامبر با خود پیام‌هایی آورده است که انسان تا زنده است محتاج آنها خواهد بود؛ زیرا پیامبر قفل‌هایی را گشوده است که پیش از آن هیچ کسی نسبت به گشودن آنها اهتمام نکرده بود. البته بهره‌مندی از آنها مشروط به آن است که اولاً انسان احساس نیاز کند، یعنی از نیازهای خود اعم از وجودی و روان‌شناختی آگاه شود تا این آگاهی باعث حرکت وی به سمت آموزه‌های پیامبر گردد. ثانیاً در زندگی خود در صدد عملی ساختن آنها باشد، ثالثاً بین حیات مطلوب معنوی و حیات نامطلوب مقایسه به عمل آورد تا قدر پیغام پیامبر را بداند.

بی‌شک آگاهی از جایگاه عظیم پیامبر^(ص) می‌تواند شخص را در سیر این سلوک یاری نماید؛ زیرا با عنایت به این جایگاه و داشته‌های پیامبر می‌توان از آموزه‌های بهره‌مند شد. اخلاق، معرفت و عرفان قطعاً از جمله حوزه‌هایی‌اند که انسان عصر جدید می‌تواند از دستاوردهای پیامبر بهره‌بردار. وقتی این مقولات با دقت مورد توجه قرار گیرد آنگاه می‌توان از خدمات و حسنات پیامبر سخن گفت و از دستاوردهایش بهره‌مند شد.

واژگان کلیدی: پیامبر، به‌زیستی و هدایتگری، مولوی.

مقدمه

پیامبران به طور اعم و پیامبر اسلام^(ص) به طور اخص نزد مولوی جایگاه ویژه‌ای دارند. بی‌شک این جایگاه برگرفته از عظمت پیامبر اسلام^(ص) نزد خدا و قرآن و مسلمانان به ویژه عارفان است. مولوی نیک به این موقعیت آگاه بود. وقتی خداوند در قرآن از حضرت محمد^(ص) به بزرگی یاد کرد و او را الگوی همه انسان‌ها قرار داده است (سوره احزاب، آیه ۲۱) مولوی هرگز نمی‌توانست نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. این جایگاه از نظریه اولیای دین اسلام همه مغفول نمانده، بلکه آنان نیز به تفسیر و تحلیلی این جایگاه پرداخته‌اند. روشن است که الگو بودن پیامبر^(ص) تنها در حوزه اخلاق خلاصه نمی‌شود، بلکه بیان‌کننده جایگاه ویژه‌ی وی در هستی نیز هست چه، پیامبر^(ص) بنا به روایات وارد شده اولین مخلوق الهی است که خدا آفریده. عارفان و فیلسوفان نیز بدین جایگاه توجه داشته از آن حضرت به عنوان کامل و صادر اول یاد کرده‌اند.

مولوی هم با استناد به این نظرها راجع به پیامبر سخن گفته است و بر بهره‌مندی آدمیان از آموزه‌های ایشان تأکید کرده است. شک نیست که این بهره‌مندی جز از طریق طی دو مرحله احساس نیاز و آگاهی امکان پذیر نیست.

بی‌شک سهم عظیم پیامبر اسلام باعث شده تا حضرت محمد^(ص) بر همه ایشان تقدم داشته باشد. تقدم حقیقت محمدی بر سایر انبیا همچون تقدم غایی فکر بر عمل و تقدم میوه است بر درخت (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۱۵). مولوی با ذکر حدیث «نحن الآخرون السابقون»^(۱) (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۲۳۲) تمثیل میوه و درخت را ذکر و این نکته را مطرح می‌کند که به ظاهر میوه از درخت حاصل شده است، اما اگر نیک بنگریم در واقع درخت به دلیل میوه کاشته شده پدید و غرس و حرس می‌شود.

مولوی همین تمثیل را در باب خاتمیت پیامبر نیز مطرح می‌کند؛ زیرا پیامبر در ظاهر آخرین پیامبران است، اما در حقیقت شجره نبوت در طول تاریخ به حیات خود ادامه داده تا میوه‌ای چون محمد^(ص) را به بار آورد. پس نبوت به واسطه پیامبر اسلام^(ص) استمرار یافته است. پیداست که مفهوم خاتمیت نیز با توجه به غائیت او در سلسله توالی پیامبران، برای عارف امری محقق و مسئله‌ای ورای تردید و شبهه می‌ماند، و اینجاست که مولانا هم مثل سایر عرفا از قبیل ابن‌فارض از قول رسول می‌گوید که هر چند من در صورت از آدم به وجود آمده‌ام، باری، من به معنی جدّ جدّ افتاده‌ام (زرین کوب، ۱۳۷۸).

البته دیگران نیز از این زاویه به پیامبر می‌نگریستند. ابن عربی از عارفان هم عصر مولانا نیز پیامبر (ص) را به لحاظ ظاهر آخرین نبی و به لحاظ عظمت و اهمیت اولین آنها دانسته است؛ به تعبیر دیگر هر چند آن حضرت پس از همه پیامبران آمده است، اما همه پیامبران برای زمینه‌سازی ظهور او آمده‌اند؛ زیرا پیامبر انسان کامل است و انسان کامل به دلیلی اولویتی که در هستی دارد، تقدم رتبی پیدا کرده است. در واقع حقیقت محمدی نزد عارفان عبارت از ذات احدیت به اعتبار تعیین اول و مظهر اسم جامع‌الله است و الله اسم ذات به اعتبار جمیع الاوصاف و مجموع اسما و صفات در تحت اسم‌الله مندرج است. پس چنان که اسم‌الله بر جمیع اسما و صفات خدا مقدم است، حقیقت محمدی نیز که مظهر کلی اسم‌الله است به لحاظ رتبه بر جمیع مظاهر الهی مقدم است (لاهیجی، ۱۳۸۱: ۲۳).

مولوی هم با عنایت به دیدگاه یاد شده به پیامبر نظر کرده است. به علاوه تصویری که در مثنوی از حضرت محمد (ص) عرضه می‌شود نه فقط متضمن تعظیم و تقدیس فوق‌العاده‌ای در حق مهتر کاینات است، بلکه در عین حال نهایت عشق و ارادت را در حق این مربی و مرشد کونین که سلسله هدایت نفوس انسانی به جناب حق و طریق ایصال رهروان شریعت به مبدأ وجود به وی ختم می‌شود نیز در سراسر این تصویر جلوه دارد (همان: ۸۳) که مآلاً باید به نجات و سعادت انسان منجر شود. دعوت به اخلاق، عرفان معنویت و دینداری زمینه‌ساز دستیابی آدمیان به اهداف مذکور است.

عالی‌ترین ویژگی پیامبر نزد مولوی این است که پیامبر (ص) بهترین و عالی‌ترین نوع ارتباط با خدا دارد، و از آن منظر به جهان و جهانیان می‌نگرد. در مثنوی از رابطه پیامبر با امر قدسی به تعبیری که حاکی از عشق و تجاذب روحانی آن حضرت و خداوند است، یاد شده است. این رابطه بیان‌کننده ارتباط عمیق پیامبر با امر قدسی و رابطه عشق و عاشقی بین پیامبر و خدا بوده، آنچه دغدغه پیامبر شده هجر و وصال است. مولوی در داستانی حال رسول را در احساس مهجوری و در تصور انقطاع پیام محبوب به حالت سالک مجذوبی مانند می‌کند که در سیر الی‌الله با عقبه‌ای دشوار و عبورناپذیر مواجه می‌شود و در غلبات شور و سودا می‌کوشد تا با فنای از خودی به لقای محبوب دست بیابد (همان: ۸۷).

نزد مولوی پیامبر پیش از آنکه به پیامبری مبعوث شود عاشق و دل‌باخته خدا بوده

است. او این حالت را در دوران کودکی خود نیز به نمایش گذاشته بود. مولوی دو حادثه گم شدن پیامبر و یافته شدن او در کعبه (همان: ۸۶) و صفا یافتن قلب پیامبر به دست فرشتگان را از نشانه‌های دل‌باختگی پیامبر به خدا و خدا به پیامبر می‌داند (همان: ۸۵). به هر حال عشق الهی که از کودکی در دل پیامبر شعله‌ور شده بود، استمرار پیدا می‌کند و در زمانی که قبل از دریافت وحی الهی به غار حرا می‌رفت به اوج خود می‌رسد به گونه‌ای که کم‌ترین هجر و فراقی را تحمل نمی‌کرد. مولوی از تصور هجر و فراق که گاه ذهن پیامبر را به خود مشغول می‌کرده تفسیری عاشقانه کرده و بدون اشاره به انقطاع وحی بیان می‌کند که پیامبر از فرط عشق عارفانه به خدا، خویش را از کوه فرو می‌انداخت و چون جبرئیل می‌رسید و وی را از آن کار باز می‌داشت پیامبر سکونتی می‌یافت. این کار بارها تکرار شد تا اینکه حجاب‌های هجرآور بر طرف شد. این تفسیر نشان می‌دهد که مولوی در صدد است تا از روایات مربوط به دوره پیش از دریافت وحی تفسیری عارفانه عرضه کند و آنها را به نوعی تجربه سلوک روحانی اهل طریق نزدیک کند (همان: ۸۸).

از نظر مولوی این عشق پیامبر را به جایی رساند که از خود هیچ نام و یادی نماند و به اوج فقر برسد. از این جهت بود که بارها به فقیر بودن خود افتخار می‌کرد. مقام فقر پیامبر چنان در لسان عارفان جاری شده است که همه آنها به ویژه مولوی خود را در اختیار کردن فقر به پیامبر تشبیه می‌کردند (مولوی، ۱۳۷۳: ۲۹۵).

از این نظر است که مولوی در بیان عشق پیامبر اسلام به خدا از تمثیل میوه عشق الهی بهره جسته، پیامبر را عالی‌ترین میوه درخت عشق می‌داند که همین امر باعث شد تا خدا او را بر عشق‌ورزی و خاتم انبیا بودن برگزیند (مولوی، ۱۳۶۳، دفتر پنجم، ابیات ۲۷۳۷-۲۷۳۸).

این نوع نگرش مشخص می‌کند که آنچه از پیامبر بر مولوی تابیده، عرفان و معرفت است. طبیعتاً این نوع شناخت آثار متناسب خود را به بار می‌آورد.

نیاز به آموزه‌های پیامبر^(ص)

هر چند پیامبر اسلام^(ص) یک واقعیت تاریخی است، اما عالمان و اهل اندیشه رهیافت‌های مختلفی به شخصیت وی داشته‌اند. ایشان به تبع شناختشان انتظاراتی از

وی داشته‌اند. از آنجا که مولوی به همه موجودات از نقطه نظر عرفانی می‌نگرد طبیعتاً پیامبر به عنوان قطب عالم امکان مطرح است و بر این اساس در وهله اول نیازهای انسانی و در وهله ثانی نیازهای عرفانی برای او مطرح بوده است. از این نظر می‌توان گفت که مولوی در صدد است نیازهای وجودی انسان را از پیامبر با نگرش عرفانی تأمین کند و راز ماندگاری پیامبر هم این بوده است که آن حضرت به این نیازها توجه کرده، در صدد عرضه راه‌حل برای آنها بر آمده است. عمده این نیازها را در موارد ذیل می‌توان یاد کرد: شکاکیت،^۱ تنهایی،^۲ بیگانگی،^۳ ابهام،^۴ معنای زندگی^۵ به ویژه بحران بی‌معنایی (همتی، ۱۳۷۹: ۲۴).

پیامبر اسلام (ص) همانند سایر پیامبران و بنیان‌گذاران ادیان برای حل معضلات معنوی و وجودی بشر از راه‌ها و ابزارهای مختلفی استفاده می‌کرد، اما باید اذعان کرد که یکی از مهم‌ترین راه‌های آنان استفاده از راه و روش شهودی بوده است. مولوی نیز در اشعار مربوط به پیامبر بر این نکته صحنه گذاشته، بر این باور است که برخی از مشکلات بشر در دوره‌های پیشین برطرف شده بود، اما برخی از مسایل باقی مانده بود که از طریق عقل و ابزارهای عرفی قابل حل نبود. از این رو برای حل آنها از روش شهودی بهره برد. البته این روش بی‌سابقه نبود، اما حجم بهره‌گیری پیامبر از آن به غایت گسترده بود. مولوی برای بیان مقصود از تمثیل قفل و قفل باز کن استفاده کرده، پیامبر را ماهرترین قفل بازکن بشریت می‌داند.

ختم‌هایی کانبیا بگذاشتند آن به دین احمدی برداشتند
قفل‌های ناگشاده مانده بود از کف انا فتحنا برگشود

(مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۶۵-۱۶۶)

«انا فتحنا» کنایه از روش شهودی است که پیامبر با به کارگیری آن قفل‌های ناگشوده را باز کرد.

1. Skepticism.
2. Finitude.
3. Estrangement.
4. Ambiguity.
5. Meaning of Life.
6. Meaninglessness.

اما باید دانست تنها کسانی که با قفل‌های ناگشوده مواجه‌اند و خود را نیاز باز شدن آنها می‌دانند سراغ مغازه پیغمبر اسلام^(ص) خواهند رفت، زیرا محمد^(ص) بسان آب گوارایی است که در اختیار همه آدمیان قرار گرفته است، اما تنها کسانی می‌توانند از آن سیراب شوند که تشنه شده‌اند.

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آب از بالا و پست

(همان، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۲)

البته هیچ انسانی نیست که به تعالیم پیامبران محتاج نباشد، بلکه بعضاً مشاهده می‌شود که آدمی تشنه است، اما احساس تشنگی نمی‌کند؛ یعنی احساس او با واقعیتش منطبق نیست. در اینجا است که پیامبر نه تنها به انسان‌ها آب می‌دهد، بلکه در آنها تشنگی نیز به وجود می‌آورد تا قدر و منزلت واقعی آب را بدانند و در جست و جوی آن برآیند. انسان محتاج نجات یقیناً کشتی نجات بخش پیامبر را جست و جو خواهد کرد. بهره‌گیری از تمثیل کشتی و توفان مبین ادعای مولوی است.

بهر این فرمود پیغمبر که من همچو کشتی‌ام به توفان زمن

ما و اصحاب‌ایم چون کشتی نوح هر که دست اندر زند یابد فتوح

(همان، دفتر چهارم، ابیات ۵۳۸-۵۳۹)

در این ابیات به چند نکته توجه شده است که سخت قابل تأمل است: اولی اینکه پیامبر در وضعیت بحرانی نجات بخش انسان است، اما اگر کسی احساس نکند که دچار بحران شده است نمی‌تواند از نجات بخشی پیامبر طرفی ببندد. نجات بخشی در سخن پیامبر نیز آمده است که مولوی نیز بدان سخن اشاره کرده است که فرمود: «مثل اهل بیته مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق» (الاصبهانی، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۳۰۶) اهل بیت من مانند کشتی نوح‌اند، هر کس بدان کشتی سوار شود نجات می‌یابد و هر کس از آن اعراض کند غرق می‌شود». تردیدی نیست وقتی که اهل بیت پیامبر نجات بخش باشند به طریق اولی خود آن حضرت نجات بخش خواهد بود. چنان که در حدیثی دیگر نجات بخشی را به خود نیز نسبت داده است. «مثلی کسفینه نوح من ركب فیها نجا و من تخلف عنها غرق» (الاصبهانی، ۱۴۰۷، ج ۴: ۳۰۶). دوم این که اگر کسی به دامن پیامبر چنگ زند به فتوح دست می‌یابد. فتوح در اصطلاح عارفان عبارت است از هر چه بی‌رنج و کلفتی به درویش رسد و سبب گشایش معیشت گردد؛ به تعبیر دیگر

فتوح گشایش دل عارف به سبب کشف و شهود است (فروزانفر، ۱۳۷۶: ج ۲، ۵۳۹). خواجه عبدالله انصاری گفته است که فتوح از تفویض حاصل می‌شود، یعنی اگر شخصی خود را به کشتی پیامبر بسپارد به فتوح دست می‌یابد. به این معنا که به او ناجسته خیراتی می‌رسد مانند روزی نطلبیده، علم لدنی، بشارت خواب‌های نیکو (انصاری، ۱۳۸۳: ۱۴۳).

آگاهی شرط بهره‌مندی از آموزه‌های عرفانی پیامبر

از نظر مولوی پیامبر اسلام (ص) در صدد بوده است تا آدمیان را به حیاتی پویا، عقلانی و عرفانی سوق دهد. بی‌شک توجه به ابعاد و آموزه‌های عرفانی در تحقق چنین هدفی نقشی اساسی دارد. از این جهت مولوی برای بهره‌مندی از چنین حیاتی را به تحقق سه نوع آگاهی مشروط کرده است:

۱. آگاهی از حیات نامطلوب. بر انسان عصر جدید فرض است که حیات خود را بکاود تا متوجه شود که آیا زندگی او از روان زیستی مناسب برخوردار است یا نه؟ مثلاً از نعمت‌های طبیعی به سهولت بهره می‌برد یا نه؟ امکان بهره‌مندی از امور معنوی را دارا هست یا نه؟ اگر جواب مثبت بود باید بخش‌های دیگر وجودش را بکاود. اما اگر جواب منفی بوده یا زندگی‌اش مطلوب وی نباشد در این صورت باید با عنایت به این کاستی پیام پیامبر را به طور درمان‌گرانه واریسی کند و آلا داروهای موجود در مغازه پیامبر درمان دردهای وی نخواهد بود. مولوی بر انسان‌ها نهیب می‌زند که به آسیب‌شناسی زندگی خود پردازند.

نه تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای
یا مگر فرعونی و کوثر چون نیل بر تو خون گشته است و ناخوش ای علیل

(مثنوی، دفتر پنجم، ۱۲۳۲-۱۲۳۳)

بنابر این، صرف دانستن و شناختن پیام پیامبر کافی نیست، بلکه باید خویش را کاوید تا نقص‌ها و کاستی‌ها را شناخت و با بهره‌گیری از پیام پیامبر به برطرف ساختن آنها اهتمام ورزید. کوثر وجود پیامبر (ص) بسان مغازه‌ای است که مواد زیادی در آن قرار دارد اما اگر کسی محتاج نبوده و از کاستی‌های خود و زندگی‌اش آگاه نباشد نمی‌تواند از دارایی‌های آن بهره ببرد. یعنی پیروان پیامبر باید به گونه‌ای زیست کنند که زندگی آنها با کسانی که از کوثر برخوردار نیستند تفاوت و تمایز داشته باشد. عدم تمایز بین این دو نحوه زندگی نشان دهنده عدم برخورداری از حیات مطلوب و معنوی مندرج در پیام پیامبر (ص) است.

بی تردید داشتن حیات ناهموار نشانه عدم بهره‌مندی از نعمت معنوی پیامبر است زیرا پیامبر برای هموار ساختن زیست بشر آمده است.

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب دشمنش می‌دار همچو مرگ و تب

(همان، بیت ۱۲۳۷)

یعنی هر کس را دیدی که از «کوثر» تشنه لب مانده او را به منزله مرگ و تب، دشمن خود بدان، زیرا چنین فردی از کوثر پیامبر هیچ بهره‌ای نداشته و همنشینی با او به منزله بیماری است که در صورت مصاحبت با او شخص نیز دچار همان بیماری خواهد شد. چون مصاحبت با چنین فردی موجب تیرگی قلب و روح می‌شود.

۲. آگاهی از نیاز طبیعی انسان به زیستی پویا (سرخ رو زیستن). مولوی بر این نظر است که تنها کس یا کسانی می‌توانند از پیام معنوی محمد^(ص) بهره لازم را ببرند که اولاً زندگی پویا را بشناسند، ثانیاً در خود احساس نیاز به دستیابی به آن را محقق سازند. زیرا از نظر مولوی، محمد^(ص) پویا زیست و زیست پویا را برای انسان‌ها به ارمغان آورد. از نشانه‌های بهره‌مندی از پیغام پیامبر سرخ رو زیستن است. اگر کسی می‌خواهد اثبات کند که بهره‌مند از نعمات معنوی محمد است باید چنین نشانه‌ای را در خود محقق سازد.

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو او محمد خوست با او گیر خو

یعنی اگر کسی را دیدی که چهره‌اش از آب کوثر عرفان و عمل صالح سرخ و با طراوت شده بدان که او اخلاق محمدی دارد. پس باید با چنین فردی حشر و نشر کرد.

تا احب الله آیی در حساب کز درخت احمدی با اوست سیب

(همان، دفتر پنجم، ابیات ۱۲۳۵-۱۲۳۶)

یعنی تا زمانی که شخص در شمار عاشقان واقعی خدا است، سیب علم و معرفت با او خواهد بود.

جایگاه پیامبر در حوزه‌های مختلف و نیازهای بشری

مولوی برای بیان جایگاه محمد^(ص) از تمثیل‌های مختلف بهره جسته است. گاه او را میوه عشق الهی دانسته،^(۲) گاه آن حضرت را به میوه درخت نبوت تشبیه کرده است (همان، دفتر چهارم، ابیات ۵۲۲-۵۲۸)، گاه نیز از او با عنوان بحر خو (همان، ۳ دفتر

سوم، بیت ۳۱۶۱)، دلستان (همان، دفتر اول، بیت ۳۸۶۷)، رسول خوش جواز (همان، دفتر پنجم، بیت ۴۵۴)، روشن کده (همان، دفتر دوم، بیت ۲۴۶۱) یاد کرده است. به علاوه پیامبر را به آب زلال (همان، دفتر ششم، بیت ۱۰۶۹)، آفتاب بی مثال (همان، بیت ۱۸۱)، خورشید صدتو (همان، بیت ۶۷۷)، روضه بهشت (همان، بیت ۱۳۴۳) و کیمیا (همان، دفتر پنجم، بیت ۹۹۱) تشبیه کرده است.

پس از آن که دانستیم که انسان جدید در چه حوزه‌هایی منحصرأ نیازمند تعالیم پیامبران به طور اعم و پیامبر اسلام به طور اخص است، لازم است برای تعیین مصادیق رفع نیازهای انسان جدید از نقطه نظر عرفانی مولوی، جایگاه پیامبر (ص) در حوزه‌های مختلف را بررسی کرده، چگونگی رفع نیازهای انسان را با توجه به جایگاه‌های یاد شده بکاویم. روشن است که شناخت موقعیت پیامبر (ص) می‌تواند حد انتظار بشر از پیام آن حضرت را نیز مشخص کند.

۱. جایگاه معرفت شناختی. از نظر مولوی فلسفه بعثت پیامبر اسلام معرفت‌بخشی است؛ زیرا از این معرفت اخلاق، فقه و عرفان حاصل می‌شود و تا زمانی که چنین معرفتی حاصل نشود امور یاد شده اساساً طرح نخواهند شد. پس راز بعثت پیامبر اسلام گشودن باب معرفت ماندگار به روی آدمیان است (همان، ۶ دفتر ششم، بیت ۱۷۳). از نظر مولوی معرفت بخشی پیامبر چنان والاست که در تاریخ بشر نظیر نداشته است (همان، بیت ۱۷۱). محصول نهایی این معرفت بخشی گشایش وسیع در زندگی افراد بشر است (همان، بیت ۱۷۴).

و به سبب همین معرفت بخشی ویژه است که نام احمد تا ابد باقی خواهد ماند و در کنار نام او نام دیگری قرار نخواهد گرفت؛ زیرا هر چه از خدا باشد رنگ خدایی می‌گیرد و از ابدیت او بهره می‌برد در نتیجه ماندگار می‌شود.

از درم‌ها نام شاهان برکنند نام احمد تا ابد بر می‌زنند

(همان، دفتر اول، بیت ۱۱۰۵)

از نظر مولوی احمد جامع جمیع صفات کمال، جمال و جلال است ولی سایر پیامبران واجد یکی از صفات الهی‌اند. از این نظر نام احمد نام جمله انبیا است و او یک تنه مساوی همه پیامبران الهی است.^(۳)

باید گفت که معرفت‌شناسی یا قوس صعود در عرفان نظری و فلسفه تابع قوس نزول

است. اگر محمد^(ص) از دیدگاه مولوی در قوس نزول مهتر کاینات است، در قوس صعود و معرفت‌شناسی الگوی تمام عیار انسان‌ها است؛ زیرا او واجد صفات کمال، جلال و جمال است. از این جهت است که خداوند به او امر می‌کند که به میان مردم آید تا آنان را ارشاد کند. حضور پیامبر در میان مردم می‌تواند نوید بخش هدایت باشد.

خواند مزمل نبی را زین که برون آیی از گلیم ای بوالهرب

(همان، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۳)

وقت خلوت نیست اندر جمع آی ای هدی چون کوه قاف و تو همای

(همان، دفتر چهارم، بیت ۱۴۶۳)

از این نظر مولوی به جنبه آیینگی پیامبر^(ص) در حوزه معرفت‌شناسی نیز پرداخته است. از نظر او پیامبر بسان آینه حقیقت‌نمایی است که هر که در او نظر کند، حقیقت و ضلالت را از هم تشخیص خواهد داد. البته دیدن جنبه آیینگی پیامبر خود محتاج تن دادن به ریاضت‌های مختلف به ویژه ریاضت‌های دینی است که در قالب احکام الهی به عنوان تکلیف به بندگان ابلاغ شده است. آینه وجود پیامبر در کیش او نیز آشکار شده است:

چون تو را دیدم، بدیدم خویش را آفرین آن آینه خوش کیش را

(همان، دفتر ششم، بیت ۱۰۸۳)

به علاوه محمد^(ص) روح کالبد جهان است که اگر او نباشد جهان یکباره فسرده می‌شود. به علاوه اگر جهان و جهانیان هوشی دارند به واسطه این روحی است که در هستی حضور دارد.

سر مکش اندر گلیم و رو میپوش که جهان جسمی است سرگردان، تو هوش

(همان، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۴)

این بیت یادآور سخن ژرف ابن عربی درباره انسان کامل است که گفت: «فانه لو لم یکن موجوداً کان کجسد ملقی لاروح فیه؛ (جامی، ۱۳۸۳: ۹۱) اگر انسان کامل وجود نمی‌یافت جهان جسد بدون روح بود».

مولوی در این حوزه پیامبر را به چراغ هدایت،^(۴) شمع،^(۵) خضر^(۵) و کشتی‌بان^(۶) تشبیه کرده است که همه آنها مبین جنبه هدایتگری پیامبر اسلام در قوس صعود انسانی است. تعبیر دیگری که مولوی درباره پیامبر به کار می‌برد ترکیب متناقض‌نمای «خاموش گویا» و «گویای خاموش» است که در اشکال مختلف به آن اشاره کرده است. این ترکیبات مبین حالاتی هستند که پیامبر در آنها وحی الهی را دریافت می‌کرد و «من»

تجربی و طبیعی پیامبر در این احوال خاموش، و «من الهی» که روح مجذوب او که همان حق است، گویا و ناطق است، اما در ظاهر به نظر می‌رسد که «من» تجربی او سخن می‌گوید که این حال، حال پیامبر به هنگام دریافت وحی و ادای آن است (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۳۶۴).

مولوی علاوه بر موارد یاد شده کارکردهای دیگری را برای پیامبر در حوزه معرفت‌شناسی (قوس صعود) در نظر گرفته است. این فضایل از آن جهت اهمیت دارند که اخذ شده از فرموده‌های خداوند متعال‌اند؛ زیرا محمد (ص) در تعالی روحی به جایی رسیده بود که حرفی از حرف‌های خود را به سخنان خدا اضافه نکند. محمد (ص) در نظر مولوی کسی است که خود را به طور کامل از هوی و هوس رها کرده و کاملاً بر خود مسلط گشته است. مولوی این صفات را در ابیات زیر بازگو کرده است:

تا که ما یَنطِقُ مُحَمَّدٌ عَن هَوَىٰ اِنَّ هُوَ اَلَّا بُوْحَىٰ اِحْتَوَىٰ
(مولوی، ۱۳۶۳، دفتر ششم، بیت ۴۶۷۰)

تا بدانی که محمد از هوا وانگفت و گفت از وحی خدا
شاه آن باشد که از خود شه بود نی به مخزن‌ها و لشکر شه شود
(همان، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۷)

همین عوامل باعث شد تا پیام‌های محمد (ص) جاودانه بماند؛ زیرا تعالیمش متخذ از اراده خداست (همان، بیت ۳۲۰۹).

مهم‌ترین فضیلت‌های پیامبر در حوزه معرفت‌شناسی به قرار زیرند:
۱. واجد فضایل اخلاقی. از مهم‌ترین اهداف ادیان تعالی اخلاقی انسان‌ها است. پیامبر اسلام در میان پیامبران به عنوان پیامبر اخلاق شناخته شده است و خود او نیز به این امر صحنه گذاشته است. از نظر مولوی عالی‌ترین فضیلت اخلاقی پیامبر کرامت و بخشش وی است و همین امر فضیلت دیگری را با عنوان شفقت بر خلق به دنبال می‌آورد.
راست می‌فرمود آن بحر کرم بر شما من از شما مشفق‌ترم

(همان، بیت ۲۸۵۴)

زیرا پیامبر قطب عالم امکان است و دریای صفا و صمیمیت. قطب در عرفان مقامی را گویند که عارف در آن مرتبه به استغنا و کمال بخشش و بخشودگی و کرامت می‌رسد. پس کریم بودن و مشفق بودن پیامبر مبتنی است بر مقام قطب بودن او. زیرا تا زمانی که انسان ویژگی‌های خدایی پیدا نکند خود بنیاد و بی‌نیاز از دیگران نشود نمی‌تواند

بی‌منت و بی‌رشوت ببخشد و ببخشد.

۲. واجد تجارب و حیانی. وقتی پیامبر تکامل اخلاقی را پشت سر گذاشت، امکان یافت که طریقت عرفانی را سپری کند. زیستن صادقانه در میان اهل مکه و حضور مستمر در خلوتگاه غار حرا مؤید طی دو مرتبه اخلاقی و عرفانی است. پس از آنکه این دو مرحله سپری شد، پیامبر استعداد دریافت تجارب و حیانی به دست می‌آورد. پیامبر پس از طی این مرتبه به میان مردم آمد و آنان را از اینکه سه مرحله را طی کرده است، آگاه کرد.

گفت پیغمبر که آواز خدا می‌رسد در گوش من همچون صدا

(همان، بیت ۲۸۷۹)

یعنی پیامبر^(ص) فرمود: آواز خدا در گوش جان من همچون طنین صدایی منعکس می‌شود. کسی از پیامبر^(ص) درباره چگونگی وحی پرسش کرد، در پاسخ فرمود: «گاهی آوازی چون انعکاس بانگ جرس به گوشم می‌رسد و این شدیدترین حالتی است که بر من عارض می‌گردد، آنگاه آن حالت قطع می‌شود در حالی که آنچه را گفته است، حفظ می‌کردم...» (زمانی، ۱۳۸۱: ۷۰۶).

همچنان که موسی از درخت بانگ حق بشنید کای مسعود بخت
از درخت انی انا الله می‌شنید با کلام انوار می‌آمد پدید

(همان، ابیات ۲۸۸۲-۲۸۸۳)

مولوی اشاره می‌کند که پیامبر دم به دم تجلیات الهی را دریافت می‌کرد؛ زیرا مقصود از «انوار» که در بیت اخیر آمده تجلیات الهی است (زمانی، ۱۳۸۱: ۷۰۸).

۲. پیامبر در حوزه وجودشناسی. مولوی نه تنها پیامبر را عامل و مبدأ پیدایش هستی، بلکه استمرار حرکت و حیات را نیز مدیون وجود آن حضرت می‌داند. به این صورت که اگر آن حضرت نبود نه بهاری وجود داشت نه پاییزی و نه روزی و نه شبی (مولوی، ۱۳۶۳، دفتر ششم، ابیات ۲۱۰۲-۲۱۰۶).

۳. حوزه انسان‌شناختی. مراد از حوزه انسان‌شناختی آن است که از دید مولوی پیامبر^(ص) از چه طریقی انسان‌ها را می‌شناخت و آنان را به خودشان می‌شناساند؟ انسان‌شناسی پیامبر عموماً از سه طریق حاصل می‌شد: ۱. از طریق خودشناسی به این معنا که پیامبر بیشتر اوقات خود پیش از پیامبری‌اش را به شناخت خود صرف می‌کرد. پس از پیامبری نیز چنین روندی را کم و بیش ادامه می‌داد. حضور پیامبر در غار حرا موید

این ادعا است ۲. از طریق تعامل آدمیان با یکدیگر چه در خانواده، چه در جامعه ۳. از طریق مکاشفات غیرحسی و غیر عقلی. این بخش از انسان‌شناسی پیامبر (ص) در دو حوزه قابل پیگیری است: حوزه وحی؛ حوزه مکاشفات شهودی. در حوزه وحی پیامبر انسان‌ها را آن گونه می‌شناخت که خدا به او تعلیم داده بود، اما در حوزه شناخت شهودی که قطعاً بی‌تأثیر از حوزه وحیانی نیست، آدمیان را از طریق غیر معرفتی غیرهمگانی می‌شناخت. مجموعه اینها زمینه‌ساز انسان‌شناسی ویژه‌ای در پیامبر شد که در تعالیمش منعکس شده است.

وقتی کسی بتواند این مراحل را پشت سر بگذارد وجودش از دیگران متفاوت شده با وضعیتی متناسب می‌شود که آموزه‌ها و آبشخورهای معرفتی پیامبر به او داده است. یکی از نشانه‌های چنین تغییر و تحول و شخصیتی این بود که پیامبر نه تنها خود و انسان به مفهوم کلی را می‌شناخت و باطن انسان‌ها را می‌دید، بلکه باعث می‌شد که آدمیان از هر نوعی بتوانند شخصیت خودشان را در آینه وجودش نظاره کنند. از این جهت پیامبر به عنوان انسان کامل آینه تمام نمای دیگر می‌شود، به گونه‌ای که هر کسی بخواهد خود را ببیند و بشناسد باید که در او بنگرد. شک نیست که در این مقام پیامبر آینه واقعیت نما است؛ یعنی سیرت هر کسی را آن گونه که هست نشان می‌دهد. از این رو آنان که سیرت نیکویی ندارند از مواجه شدن با او هراس دارند.

آینه کو عیب رو دارد نهان از برای خاطر هر قلبان
آینه نبود منافق باشد او این چنین آینه تا توانی مجو

(مولوی، ۱۳۶۲، دفتر چهارم، ابیات ۳۸۵۴-۳۸۵۵)

راز اینکه کافران از دیدن پیامبران خدا فرار می‌کردند این بود که دیدن آنها باعث سیاه روی تر شدن آنان می‌شد. لذا آتش وجود پیامبر دل و وجود ایشان را سیاه‌تر می‌کند. اما اهل صداقت همیشه از آینه صادق بهره می‌جویند زیرا هر صورت زیبا و صادقی را زیبا و صادق نشان می‌دهد. پیامبر بسان چنین آینه‌ای برای مردم عصرش و اعصار بعدی بوده است.

قلب آتش دید و در دم شد سیاه قلب را در قلب کی بوده است راه

(همان، بیت ۳۸۴۸)

مولوی برخی از مصادیق آینگی پیامبر را به طور واضح بیان می‌کند و آن را آشکار می‌سازد. نکته جالب اینکه از نظر مولوی زشت رویان و پلید سیرتان وقتی در برابر چهره

پیامبر قرار می‌گرفتند جز زشتی و پلیدی چیز دیگری نمی‌دیدند. به همین دلیل مولوی از برخورد دو کس با پیامبر سخن می‌گوید که یکی زشتی می‌بیند و دیگری زیبایی و نورانیت.

دید احمد را ابو جهل و بگفت	زشت نقشی کز بنی هاشم شکفت
گفت احمد مر ورا که راستی	راست گفתי گر چه کار افزاستی
دید صدیقش بگفت ای آفتاب	نی زشرقی نه زغربی خوش بتاب
گفت احمد راست گفתי ای عزیز	ای رهیده تو زدنایای نه چیز

(همان، دفتر اول، ۲۳۶۵-۲۳۶۸)

نکته جالب‌تر اینکه پیامبر^(ص) در جواب هر دوی آنها می‌گوید راست گفستی. زیرا پیامبر جز آیینگی کار دیگری انجام نداد. آینه جز نشان آن چیزی که رو به روی او قرار می‌گیرد کار دیگری انجام نمی‌دهد، از این جهت است که مولوی سؤال حاضران را مطرح کرده، جواب پیامبر را می‌آورد.

حاضران گفتند ای صدرالوری	راستگو گفستی دو ضد گو را چرا؟
گفت: من آینه‌ام مصقول دست	ترک و هندو در من آن بیند که هست

(همان، دفتر اول، ۲۳۶۹-۲۳۷۰)

مولوی تمثیل دیگری هم از پیامبر می‌آورد. در این تمثیل پیامبر به خمی تشبیه شده است که به دریای حق متصل است و مردم و سالکان از طریق او می‌توانند به دریای حقیقت اتصال یابند. طی طریقت در عرفان نهایتاً به راه محمد^(ص) ختم می‌شود که شاهراه رسیدن به خداوند است (همان، دفتر ششم، ۸۱۴-۸۱۵).

اگر پیامبر سخن بگوید خدا سخن گفته است؛ زیرا پیامبر نه تنها سخنگو، بلکه زبان گویای خداوند است. در یونان باستان خدایان وقتی می‌خواستند سخن بگویند از طریق لوگوس سخن می‌گفتند. از این روست که مولوی سخن احمد^(ص) را سخن خدای احمد و درّ گرانبهای دریای هستی می‌داند؛ زیرا او از خود سخن نمی‌گوید، بلکه هر چه می‌گوید از خدا می‌گوید.

گفته او جمله درّ بحر بود که دلش را بود در دریا نفوذ

(مثنوی، دفتر ششم، ۸۱۶)

اگر سخن خدا در هستی نافذ است سخن محمد نیز به واسطه ارتباطی که با خدا دارد صاحب و واجد نفوذ است.

مصادیق بارز خدمات پیامبر

حقیقت آن است که انسان جدید چه به پیامبر (ص) و آموزه‌هایش اعتقاد داشته باشد چه نداشته باشد؛ چه آنها را به او نسبت بدهد چه نسبت ندهد از دستاوردهای اخلاقی و معرفتی پیامبر (ص) بهره می‌برد. در این مورد تفاوت مسلمانان با سایر افراد جامعه بشری در این است که مسلمانان اذعان می‌کنند که این آموزه‌ها به پیامبر تعلق دارد ولی دیگران چنین اعترافی نمی‌کنند.

روی هم رفته باید بپذیریم که پیامبر برای بشریت در حوزه‌های مادی و معنوی خدمت کرده (۷) اما آنچه دوام بیشتری داشته است بیشتر رنگ معنوی داشته است تا مادی. از مهم‌ترین خدمات پیامبر اعظم (ص) می‌توان به تحکیم و توسعه پایه‌های اخلاق و ترویج عرفان اشاره کرد. از مهم‌ترین فضایل اخلاقی که مولوی از آن پیامبر می‌داند صفت اخلاقی تواضع است. مولانا تواضع را خلق ویژه رسول خدا می‌داند و پیش دستی در سلام کردن را که نشانه تواضع و از خصوصیات بارز پیامبر بود، در همه حال می‌ستاید. این عمل پیامبر که هیچ استثنایی برای آن قایل نبود نشانه کرنش و تواضع عظیم پیامبر اعظم بوده است (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۲۴). علاوه بر این صفت فضیلت دیگری که پیامبر آن را ترویج می‌داد شفقت و مهرورزی بر خلائق حتی حیوانات بوده است. جالب اینجاست که عارفی مثل مولوی برای تأسی به پیامبر تمام جهد خویش را به کار می‌گیرد تا بتواند این دو خصیصه را در خود نهادینه سازد. او آن دو صفت را آن قدر تمرین می‌کرد که مردم شهرش حتی معاندانش را به اعجاب واداشته بود (همان). مضاف بر اینکه آموزه‌های پیامبر در حل معضلات و بحران‌های معنوی عصر جدید می‌تواند کارایی بیشتری داشته باشد. از این رو یادکرد بحرانی معنوی عصر حاضر می‌تواند میزان و نحوه استفاده انسان جدید از پیام معنوی پیامبر را مشخص کند.

از نظر مولوی آموزه‌های پیامبر به طور عمده در موارد زیر توانسته است به طور کلی در خدمت انسان اعم از انسان سنتی و انسان جدید باشد:

۱. از طریق برداشتن موانع فکری و قلبی انسان‌ها از طریق شکستن بت‌های مختلف درونی و بیرونی. پیامبر هم بت‌های ظاهری را شکست تا زمینه برای طی طریق توحید فراهم شود و هم در دو حوزه اخلاق و عرفان بت‌های درونی را مضمحل کرد تا انسان‌ها هم در درون و هم در بیرون از نعمت آزادی برخوردار شوند.

چند بت بشکست احمد در جهان تا که یا رب گوی گشتند امتان

گر نبودی کوشش احمد تو هم می‌پرستیدی چو اجدادت صنم
(همان، دفتر دوم، ابیات ۳۶۶-۳۶۷)

یعنی اگر کوشش‌های پیامبر نبود انسان عصر جدید شاهد وقوع دو حالت در فکر و ذهن خود می‌شد: ۱. در حوزه اعتقادات روش صحیح و سالم و عقلانی توحید را پیدا نمی‌کرد، بلکه ممکن بود بت پرست یا چندگانه پرست بماند. پس انسان در دستیابی به توحید ناب عقلانی - دینی مدیون تلاش‌های پیامبر اسلام است. ۲. طی طریق عبودیت نیز در سایه توجه به آموزه‌های آن حضرت امکان‌پذیر است؛ زیرا آن حضرت آمده است تا یا رب گوی جهان زیاد شود. از این ابیات می‌توان استنباط کرد که از نظر مولوی آموزه‌های پیامبر در دو حوزه نظری و عملی می‌تواند راه‌گشای انسان جدید باشد.

۲. از طریق ارایه قرآن (معجزه جاوید). آموزه‌هایی که پیامبر از جانب خدا دریافت کرده در قرآن مدون است. این آموزه‌ها بسان طوماری هستند که با گذشت هر زمانی لایه‌هایی از آن گشوده می‌شود تا راه‌گشای انسان‌ها بوده، انگیزه لازم برای رجوع به آن را در اختیار انسان‌ها بنهد.

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق
(همان، دفتر سوم، بیت ۱۱۹۷)

مصراع اخیر این بیت به آیه: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» (سوره حجر، آیه ۹) اشاره دارد. «به یقین ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم بی‌شک ما خود نگهدارنده آن هستیم».

ای رسول ما تو جادو نیستی صادقی هم خرجه موسیستی
(همان، بیت ۱۱۹۷)

یعنی هم پیامبر اسلام و حضرت موسی هر دو خرجه ولایت را از حق تعالی اخذ کرده‌اند و یک هدف واحد را دنبال می‌کنند و آن نجات و سعادت بشر است. بی‌شک این نجات بخشی و هدایتگری در هر عصری لازم و ضروری است.

هست قرآن مر تو را همچون عصا کفرها را در کشد چون اژدها
(همان، بیت ۱۲۰۹)

بیت اخیر به این نکته تاکید دارد که قرآن علاوه بر اینکه همانند عصای عیسی که بافته‌های مشرکان را از بین می‌برد، در هر عصر و مصری توانایی آن را دارد که موانع رشد انسان را معجزه‌آسا از بین ببرد و امکان تعالی را برای بشر جدید فراهم آورد. به شرط آنکه بتوانیم از کتاب قرآن قرائت مناسب عصر جدید را داشته باشیم.

به تعبیر دیگر پیامبران نیازی وجودی انسان و معنویت را به ارمغان آورده‌اند؛ از این رو تعالیم آنها هرگز از جامعه بشری غایب نخواهند بود.

جایگاه رابطه شناختی

از نظر مولوی پیامبر آمده است تا میان آسمان و زمین، ظاهر و باطن، خاک و افلاک و انسان و خدا رابطه برقرار کند. او برای تحقق این رابطه طریقی عرضه کرده به نام اسلام. به تعبیر دیگر پیامبر اسلام آمده است تا بساط تجارتی را در افکند که معامله‌گران آن سود می‌برند و از ضرر چه در سرمایه، چه در سود در امان می‌مانند. از این رو از آدمیان می‌خواهد در هر تعاملی پیامبر و شیوه او را مبنای نظر قرار دهند و اگر با شک و تردیدی مواجه شدند به پیامبران به ویژه پیامبر اسلام رجوع کنند، زیرا ایشان شاهنشاهان بخت و اقبال‌اند (همان، دفتر ششم، ابیات ۸۸۶-۸۸۷).

محصول نهایی تجارت پیامبرانه تحقق دین و دینداری (= طریقت الی‌الله) در میان مردمان است و تا زمانی که شمع دین فروخته باشد آدمیان در تجارتی که وارد شده‌اند زیان خواهند دید.

انبیاشان تاجری آموختند پیش ایشان شمع دین فروختند

(همان، بیت ۹۹۶)

۱. هدایت محصول رابطه. پیامبر در حوزه رابطه به هدایت افراد می‌اندیشد؛ به این معنا که با مردم رابطه برقرار می‌کند تا ایشان بتوانند با او به عنوان قطب عالم امکان، آینه حقیقت و واسطه خدا و خلق رابطه برقرار کنند. محصول این رابطه در هدایت خلاصه می‌شد. انواع روابطی که پیامبر در حیات پیغمبری‌اش دنبال می‌کرد، به منظور تحقق هدایت عملی می‌شد.

۱-۱. هدایت‌گری معرفتی. مراد از این هدایت آن است که پیامبر از طریق گفتار و کردار و بیان آموزه‌هایش مردم را هدایت می‌کرد؛ گاه راه نشان می‌داد و گاه ایصال الی‌المطلوب؛ گاه از طریق رابطه مستقیم افراد را به هدف اصلی هدایت می‌کرد و گاه از طریق نشانه‌هایی که پیش روی ایشان می‌نهاد نسبت به هدایتشان اهتمام می‌ورزید و گاه خود به میان خلق می‌آمد تا مردم او را ببینند تا از او الگو برداری کنند و هدایت شوند. از این جهت مولوی پیامبر را به شمعی تشبیه می‌کند که همیشه باید در شب

ظلمانی حیات بشری ایستاده و فروزان باشد تا هدایتگری کند.

هین قم اللیل که شمعی ای همام شمع، اندر شب بود اندر قیام

(همان، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۶)

اگر این شمع خاموش شود جهان بشریت تیره و تاریک می‌گردد و نظام تکوینی و اخلاقی هستی به هم می‌ریزد.

بی‌فروغت، روز روشن هم شب است بی‌پناخت، شیر اسیر ارنب است

(همان، بیت ۱۴۵۷)

مصراع اول این بیت به جایگاه پیامبر به عنوان انسان کامل و مصراع دوم به جایگاه او در حوزه معرفت‌شناسی و حوزه اخلاقی اشاره دارد که به محض از بین رفتن او نظام‌های یاد شده از بین می‌روند. اما با وجود و حضور او کشتی بشریت رو به مقصود حرکت می‌کند. از این نظر مولوی پیامبر را کشتی‌بانی همچون نوح می‌داند که انسان‌های گرفتار ورطه‌های مهلک را نجات می‌دهد.

باش کشتی‌بان در این بحر صفا که تو نوح ثانی ای مصطفی

(همان، بیت ۱۴۵۸)

گاه این کشتی‌بانی آدمیان را به ساحل نجات اخلاقی رهنمون می‌سازد و گاه به سایر سواحل. اما بی‌شک یکی از مهم‌ترین سواحل که کشتی پیامبر در آن لنگر خواهد انداخت ساحل عرفانی است. از این نظر است که مولوی پیامبر را مرشدی می‌داند که راه عرفان را به خوبی بلد است و آدمیان را به سر منزل مقصود می‌رساند.

ره شناسی می‌بباید بالباب هر رهی را خاصه اندر راه آب

(همان، بیت ۱۴۵۹)

جالب این که راهبری حقیقی پیامبر دست راهبری دروغین دیگران را رو می‌کند و پرده از اسرار آنان بر می‌دارد.

خیز بنگر کاروان ره زده هر طرف غولی است کشتیبان شده

(همان، بیت ۱۴۶۰)

مولوی در این بیت تذکر می‌دهد که راهبر راستینی چون پیامبر همیشه باید در عرصه زندگی حضور داشته باشند تا فرصت به دست راهزنان نیفتد. از این نظر از راهزنان با عنوان غول یاد می‌کند که گاه به صورت انسان‌اند و گاه در صورت شیطان ظاهر شده‌اند. پیغمبر در این راه نجات بشریت هیچ تلاشی فروگذار نبوده و تمام هم و

غمّ خود را به کار گرفت تا تعداد ره‌یافتگاه به نجات افزون تر شود، بلکه کسی نماند که به طریق وصال ره نیافته باشد. از نظر مولوی پیامبر در کنار آتش رنج‌ها می‌نشست و تمام ناخوشی‌ها و ناهمواری‌ها را به جان می‌خرید تا افراد بیشتری به هدایت و رشد رهنمون شوند.

من نشسته بر کنار آتشی با فروغ و شعله بس ناخوشی
همچو پروانه سما آن سو دوان هر دو دست من شده پروانه ران

(همان، دفتر دوم، ۲۸۵۴-۲۸۵۵)

مولوی با بیان بیت اخیر اوج محبت پیامبر اعظم (ص) به انسان‌ها را می‌رساند. این بیت در واقع از یکی از احادیث پیامبر (ص) اخذ شده است که فرمود: «مثلی ومثلکم کمثل رجل اوقدناراً فجعل الجنادب و الفراش یقعن فیها و هو یدبهنّ عنها و انا آخذ بحجزکم عن النار و انتم تفلّتون من یدی» (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۲۳۰) مثل من و شما، مثل کسی است که آتشی برافروزد و ملخ‌ها و پروانگان خود را به آن اخگر زنند و او آنها را از آن براند و من کمرگاه شما را فرا چنگ دارم تا به آتش اندر نشوید ولی شما از دستم می‌گریزید.

۱-۲. هدایتگری شهودی. پیامبر گاه با راه‌های معقول هدایت‌گری می‌کند و گاه با بهره‌گیری از طریق شهودی. در روش اخیر پیامبر به جای آنکه راه خود را تبیین کند و یا رفتارهای خود را آفتابی کرده به طور غیرمستقیم رفتارهای صحیح را به مردم آموزش دهد با بهره‌گیری از مکاشفات عرفانی و دینی خویش مردم را هدایت می‌کرد. از این نظر مولوی دوره‌های پیامبران را دو بخش می‌کند: یکی دوره رحمت که به حضرت موسی و سایر پیامبران مربوط است و دیگری دوره رؤیت که به پیامبر اسلام اختصاص دارد. اگر در دوره رحمت هدایتگری از طریق بیان معرفتی رحمت الهی است در دوره رؤیت تحقق و کشف تجلیات الهی هدایت‌گر است (همان، ابیات ۳۵۵-۳۵۷).

به تعبیر دیگر در دوره سایر پیامبران، پاره‌ای از صفات الهی تجلی پیدا می‌کرد ولی در دوره پیامبر اسلام همه صفات الهی. از این نظر دوره سایر پیامبران را می‌توان به دور تحقق عقل و هدایت عقلانی تعبیر کرد و از دوره پیامبر اسلام به دوره تحقق عرفانی و عشق الهی؛ چه در این دوره بیش از حد معمول در دوره‌های پیشین بر بصیرت درونی و چشم مجرد درون انسان تأکید می‌شود. مولوی از بیان «دوره رؤیت» نکته مهمی را بیان می‌کند و آن اینکه پیروان پیامبر اسلام آموزه‌های دینی را از طریق شهود می‌پذیرند و به صرف استدلال عقلانی قناعت نمی‌کنند.

از جمله مصادیق مکاشفات پیامبر در دور رؤیت تحقق و تجسم قیامت در وجود آن حضرت بود. گاه پیامبر به گونه‌ای ظاهر می‌شد که مردم وقتی آن حضرت را می‌دیدند حالتی برایشان رخ می‌داد که گویی در آخرت‌اند و قیامت به پا شده است. از این نظر مولوی پیامبر را قیامت مجسم و تفسیر واقعی آیات معطوف به قیامت و مصداق بارز آن می‌دانست. او در تفسیر آیه «یستلونک عن الساعة» (سوره اعراف، آیه ۱۸۷). سؤال مردم را گزاف دانسته آنان را متهم به عدم بصیرت کرده و از زبان خدا به پیامبر توصیه می‌کند که در جواب این افراد خود را نشان دهد تا آنان بفهمند که قیامت مجسم خود او است زیرا او همه کارکردهای قیامت را محقق می‌سازد چه، او معیار شناخت حق و باطل است و نحوه وثاقت و کذب و اندازه نزدیکی افراد به حق و عدل و عرفان را معین می‌کند. در یک کلام او بسان آفتاب عمل می‌کند تا حقیقت و هویت هر فردی چنان آشکار شود که در روز قیامت آشکار خواهد شد.

هر که گوید: کو قیامت ای صنم؟ خویش بنما که قیامت نک منم

در نگر ای سایل محنت زده زین قیامت، صد جهان افزون شده

(همان، دفتر چهارم، ابیات ۱۴۸۰-۱۴۸۱)

اگر وجود او مظهر و تجسم قیامت که نقطه پایان سیر استکمالی دنیای حسی، تلقی گردد، رواست و بی‌شک ادراک حقیقت حال او هم که عین قیامت است برای آن کس که هم چنان در مشیمه عالم محبوس است و وجود خود او عرضه قیامت روحانی نشده است حاصل نمی‌گردد، و پیداست که برای رؤیت و درک این مرتبه نیز این مایه تجانس شرط است و از همین جاست که درک این حالت پیامبر جز با عقل وحی‌ای که از آن به طور ماورای عقل عرفی تعبیر می‌کنند، ممکن نیست (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۱۵).

مولوی قیامت بودن محمد^(ص) را با قیامت اصلی مقایسه می‌کند و می‌گوید صد قیامت در محمد تجلی کرده است؛ زیرا او تجلی‌گاه اوصاف الهی شده و همانند قیامت حق و باطل را از هم جدا می‌کند فارق میان آنها می‌شود (مولوی، ۱۳۶۳، دفتر ششم، ابیات ۷۵۰-۷۵۶).

از نظر عارفان به ویژه مولوی وقتی انسان از صفات بشری خود بمیرد و به صفات الهی زنده شود قیامت او به پا می‌شود، بلکه اگر به اوج خود برسد خود او قیامت می‌شود. پیامبر دقیقاً در این جایگاه قرار گرفته است.

با دقت در ابیات فوق نظریه مولوی در نحوه تجلی قیامت در وجود پیامبر (ص) کاملاً آشکار می‌شود. این نظریه در بردارنده مؤلفه‌های زیر است:

دستیابی به تجلی‌سازی قیامت مستلزم خدمت به خلق است.

تجلی‌سازی قیامت پیامبر به قیام کبری متصل است. در واقع این امر آشکارسازی احاطه و تسلط جهان آخرت بر دنیا است. از این رو پیامبر خود صد قیامت نقد است.

مولوی به «زاده ثانی بودن پیامبر» (همان، ۷۵۱/۶) اشاره کرده است. از این عنوان تفسیرهای مختلفی عرضه شده است. یک تفسیر این است که چون پیامبر (ص) خاتم پیامبران و اتم مراتب تقرب به خدا و در یک کلام انسان کامل است لذا با تولد او هستی دوباره متولد شده است. مضاف بر این که چون آن حضرت قیامت مجسم است لذا برای بار دوم با تولد و ظهور او عالمی نوین به وجود آمده است، از او به عنوان «زاده ثانی» یاد شده است (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۱۷). تفسیر دیگر این است که پیامبر (ص) با طی طریق عرفانی و رسیدن به مقام رسالت تولد دیگری پیدا کرد و وارد جهان جدیدی شد.

از حضرت عیسی نقل شده است که فرمود: «لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین؛ (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۵۳۸) هر کس دوبار به دنیا نیاید بر ملکوت آسمان‌ها راه نخواهد یافت». حقیقت آن است که پیامبر با تولد ثانی به ملکوت آسمان‌ها راه یافت و چیزهای نوی را با خود برای انسان‌ها به ارمغان آورد که پیش از او سابقه نداشت.

پیامبر خود محشر حاضر است و از محشر، حشر را نباید پرسید؛ زیرا تحصیل حاصل است. از شرایط دستیابی به این مقام آن است که شخص در دنیا از خود بمیرد و با خدا و در صفات خدایی بزید.

شرط درک قیامت محمد (ص) آن است که حظی از تجارب عرفانی داشته باشیم. از این نظر است تنها اهل قیامت، قیامت را درک می‌کنند. بنابراین، چنین اموری حداقل شرط برای درک قیامت پیغمبر است.

از دیگر مصادیق دور رویت روح‌بخشی پیامبر است. پیامبر در این حوزه همان کاری را انجام می‌دهد که عیسی (ع) انجام می‌داد، اما حیات‌بخشی پیامبر به طور عمده به حیات روحی - معنوی اختصاص دارد (مولوی، ۱۳۸۲، دفتر سوم، ابیات ۴۵۵۲؛ و نیز دفتر پنجم ۲۷۴-۲۷۶).

حیات‌بخشی پیامبر جنبه همگانی دارد. چنان که برانگیخته شدن مردگان از قبرها جنبه همگانی دارد. این نظر مشخص می‌کند که از دید مولوی پیغام حیات بخش پیامبر

جهانی و عام است (همان، دفتر چهارم، ابیات ۱۴۷۸-۱۴۷۹).

۱-۳. برکت بخشی. مولوی یاد کرد پیامبر را یاد کرد نام خداوند می‌داند. زیرا پیامبر به خدا منتسب و جانشین او در روی زمین است و به لحاظ همین انتساب مقدس است. از این نظر هر کس که نام پیامبر را یاد کند و بر او بوسه زند، از برکت الهی برخوردار خواهد شد. مسیحیانی که در زمان پیامبر حضور داشتند راجع به پیامبر^(ص) دو دیدگاه متفاوت داشتند؛ به این معنا که یک دسته قدر و منزلت پیامبر را می‌دانستند و او را گرامی می‌داشتند، بر نام پیامبر بوسه می‌زدند و در نتیجه برکت می‌یافتند، اما دسته دیگر از چنین موهبتی محروم شدند و عافیتشان را از دست دادند و محرومی کشیدند.

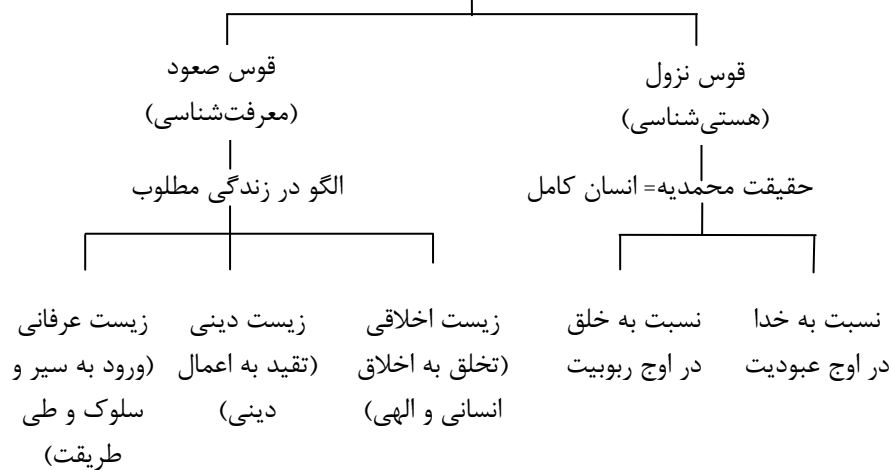
طایفه نصرانیان بهر ثواب چون رسیدندی بدان نام و خطاب
بوسه دادندی بر آن نام شریف رو نهادندی بدان وصف لطیف

(همان، دفتر اول، ابیات ۷۲۹-۷۳۰)

فوایدی که از ارج نهادن به نام پیامبر اخذ کردند این بود که: اولاً از فته به معنای آزمایش الهی رها شدند؛ ثانیاً از شر امیران شرور در امان ماندند؛ ثالثاً نسلشان گسترش یافت، و رابعاً نور احمد یار ایشان شد و موجبات هدایت نجات ایشان را فراهم آورد (همان، ابیات ۷۳۱-۷۳۳).

در مقابل گروه دیگر قدر پیامبر را نشناختند به انواع بلایا و فتنه‌ها گرفتار شدند (همان، ابیات ۷۳۴-۷۳۶).

جایگاه پیامبر در اندیشه مولوی



بهتر است الگوهای حیات پیامبر در سه ساحت زندگی در ساحت زیباشناختی، اخلاقی و دینی نیز تفسیر شود.

پی‌نوشت

۱. ر. ک. فروزانفر، ۱۳۸۱: ۲۳۲.
۲. با محمد بود عشق پاک جفت
منتهی در عشق، چون او بود فرد
(مولوی، ۱۳۶۲، دفتر پنجم، ابیات ۲۷۳۷-۲۷۳۸)
۳. نام احمد نام جمله‌ی انبیا
چون که صد آمد نود هم پیش ماست
(همان، دفتر اول، بیت ۱۱۰۶)
۴. نه بگفته است آن سراج امتان
این جهان و آن جهان را ضرتان
(مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۸)
۵. حضر وقتی، غوث هر کشتی توی
همچو روح الله مکن تنها روی
(همان، بیت ۱۴۶۱)
۶. پیش این جمعی چو شمع ای آسمان
انقطاع و خلوت آری را بمان
(همان، بیت ۱۴۶۲)
۷. ر. ک. دورانت، ۱۳۶۸، ج ۴ بخش اول.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمدمهدی فولادوند.
ابن‌العربی، محیی‌الدین (۱۹۸۰/۱۴۰۰) فصوص الحکم، التعلیق؛ ابوالعلا عفیفی، بیروت، دارالکتب العربی.
- استیس، والتر ترنس (۱۳۷۷) دین و نگرش نوین، احمد رضا جلیلی، تهران، حکمت.
الاصبهانی، انو نعیم احمد بن عبدالله، حلیه الاولیا (۱۹۸۷/۱۴۰۷) (۱۰ جلدی)، بیروت، دارالکتب العربی.
- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۸۳) منازل السائرین، علل المقامات و صد میدان، به کوشش عبدالغفور روان فرهادی، تهران، مولی.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰) در سایه آفتاب، تهران، سخن.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۳) نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص، به کوشش ویلیام چیتیک، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه.
- دورانت، ویل (۱۳۶۸) تاریخ تمدن، ج ۴ بخش اول، ترجمه ابوطالب صارمی و دیگران، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳) پله پله تا ملاقات خدا، تهران، علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸) بحر در کوزه، تهران، علمی.
- زمانی، کریم (۱۳۸۱) شرح جامع مثنوی (۷ جلدی)، تهران، اطلاعات.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۶) شرح مثنوی شریف (۳ جلدی)، تهران، زوار.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۱) احادیث و قصص مثنوی، تنظیم مجدد حسین داودی، تهران، امیرکبیر.
- مفاتیح‌الاعجاز، در شرح گلشن‌راز، شمس‌الدین محمد لاهیجی، به کوشش محمدرضا برگرز خالقی و عفت کرباسی، تهران، زوار ۱۳۸۱
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۶۳) مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، تهران، امیرکبیر.
- همتی، همایون (۱۳۷۹) شناخت ادیان، (ترجمه و تدوین)، تهران، نقش جهان.
- همیلتون، ملکوم (۱۳۷۷) جامعه‌شناسی ادیان، محسن ثلاثی، تهران، تبیان.